

تجاری‌سازی علوم انسانی

نشست تخصصی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی با موضوع «تجاری‌سازی علوم انسانی»

بازاری شدن یا سودمندی

منصوره قنبرآبادی

تجاری‌سازی علوم انسانی یکی از مباحثی است که در دهه‌های اخیر، با خصوصی‌سازی اکثر نهادهایی که پیشتر دولت‌ها متولی آنها بودند و غیرانتفاعی محسوب می‌شدند، مطرح شده است. بحث اصلی این است که علوم انسانی باید سودمند باشد و به نتایج و دستاوردهای مشخص و عینی و احتمالاً قابل اندازه‌گیری برسد. البته عنوان تجاری‌سازی، طنین چندان مثبتی ندارد و بر آمده از رویکردی انتقادی و منفی به این موضوع است، اما به هر حال این بحث مدافعان و مخالفان جدی و پیگیری دارد. هشتمین نشست از سلسله گفت‌وگوهای انتقادی و تخصصی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، به موضوع «تجاری‌سازی در علوم انسانی» اختصاص داشت که عصر سه‌شنبه، 29 شهریور سال جاری در این موسسه برگزار شد. در این نشست که با مدیریت دکتر عبدالله صلواتی اجرا شد، بحثی انتقادی درباره این موضوع میان دکتر عباس کاظمی وریج و دکتر فائز دین‌پرست در گرفت. عباس وریج کاظمی مدیر گروه موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی در این نشست با نگاهی انتقادی به موضوع تجاری‌سازی علوم انسانی پرداخت. فائز دین‌پرست دانش‌آموخته علوم سیاسی و استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی اما کوشید نگاهی همدلانه‌تر به این موضوع داشته باشد و سویه‌های مثبت قضیه را مورد بحث و بررسی قرار دهد. آنچه می‌خوانید گزارشی از این گفت‌وگوست.

دکتر عبدالله صلواتی: بحث تجاری‌سازی علوم انسانی موافقان و مخالفان زیادی دارد، اما این بحث گویی بعد مدتی تبدیل به یک فراروایت شده که نمی‌توان به آن نزدیک شد. به تعبیر بعضی

پست‌مدرن‌ها مفاهیمی مثل رفاه، بهداشت و... فراروایت است و درباره اینها نمی‌توان خیلی بحث و گفت‌وگو کرد. آیا تجاری‌سازی نیز تبدیل به یک فراواقعیت شده است و نمی‌توان درخصوص آن صحبت کرد؟ نقدش کرد؟ یا اینکه می‌توان در مورد آن گفت‌وگو کرد و نسخه اصلاح شده‌اش را مبنای کار قرارداد. به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران ما تجاری‌سازی را مفروضی گرفته‌اند به مثابه فراروایت و آن را مبنای کار در دانشگاه قرار داده‌اند. حالا اینکه تجاری‌سازی چیست و لزوماً وقتی صحبت از آن می‌شود تولید ثروت است یا اینکه بحث پیچیده‌تر از این است. در مورد اصل تجاری‌سازی می‌خواهیم صحبت کنیم. اینجا یک اتاق فکر است و می‌تواند جای خوبی برای سیاست‌گذاران تعلیم و تربیت باشد تا بر مبنای این گفت‌وگوها بتوانند افق روشنی را برای علم در ایران ترسیم کنند. بحث را با تلقی از تجاری‌سازی شروع می‌کنیم که به چه معناست؟ و مدیران ما چه تلقی از تجاری‌سازی دارند؟ آیا ترکیب تجاری‌سازی از علوم انسانی درست است یا خیر؟ و اینکه آیا شکافی بین تلقی ما و مدیران وجود دارد؟

عباس کاظمی: علوم انسانی به مثابه رشته و به مثابه بینش را باید از هم جدا کرد. اگر به مثابه رشته بگیریم که یک دایره نامتوازی در جوامع مختلف وجود دارد که به چه چیزهایی علوم انسانی بگویند به چه چیزهایی نگویند. یک هسته سختی در رشته‌های علوم انسانی وجود دارد و همه در اینکه از چه چیزهایی در این هسته سخت به عنوان علوم انسانی یاد می‌شود؛ توافق دارند؛ اما یک رشته‌های پیرامونی هست که در آن تردید هست. من اینجا هر جا از علوم انسانی صحبت می‌کنم منظورم هسته سخت است. مانند تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی، دین و ادبیات... اینها در مرکز قرار دادند. علوم انسانی به مثابه بینش فراتر از مرزهای رشته‌ای می‌رود و خودش را درگیر این رشته و آن رشته نمی‌کند. با این تلقی من معتقدم که علوم انسانی به کمک می‌کند که جهان پیرامون را فهم کنیم، انسان‌ها را بفهمیم، جامعه را بفهمیم و بینش انتقادی داشته باشیم. همچنین کمک می‌کند مناسبات انسان و جامعه بهتر شود و ما از زیر اسارت‌های مختلف فکری ایدئولوژیک بیرون بیاییم. ذهنیت پژوهشگر علوم انسانی خود انتقادی است و از طریق نقد موقعیت خودش به سمت جامعه بهتر، انسان بهتر و بهسازی جامعه حرکت می‌کند. درون این هسته مرکزی علوم انسانی یک دانش انتقادی هست که به نظر من سرشت آن ضد بازاری شدن است. شما نمی‌توانید دانش انتقادی را وارد بازار کنید و از آن حالا راه را هم نشان ما بدهد. نه! در سیستم بازار تو باید تابع منطق بازار شوی. مرحوم دکتر شریعتی می‌گوید من به عنوان جامعه‌شناس در پاریس وقتی فارغ‌التحصیل شدم بازارهای اقتصادی و خودروسازی طلب می‌کردند

برای آنها پژوهش کنم. من باید اصالت و هویت را بفروشم به بازار اما من حاضر نیستم این کار را بکنم. من یک دانش انتقادی دارم که کمک می‌کند راه مردم را برای زندگی بهتر باز کند. او جزو اولین کسانی بود که تجاری شدن را به این صورت نقد کرد. به نظر من دشمن اصلی علوم انسانی همین تجاری شدن و بازاری شدن است. به طور کلی در زمینه تجاری شدن یک تعریف داریم. دانشی که خودش و ذاتش به مثابه کالا به بازار عرضه شود و جنبه سودآوری داشته و منطقی باشد. داشته باشد. وقتی چیزی را تجاری‌سازی می‌کنیم با تولید انبوه گره می‌خورد. بازار بدون تولید انبوه معنایی ندارد و باید سودآوری داشته باشد. من بین مفید بودن و نافع بودن علم و سودآوری فرق می‌گذارم. منطق تجاری شدن سودآوری را به معنای بازاری شدن، ارزش می‌داند و از سایر ارزش‌ها غفلت می‌کند. علم که فقط نباید تولید ارزش اقتصادی کند. هدف علوم انسانی تولید ارزش اجتماعی است نه اقتصادی. به این معنی که ما وقتی از علم نافع حرف می‌زنیم، علمی است که در خدمت جامعه قرار گیرد. مهم‌ترین مشکل در ایران چند دهه اخیر و در خدمت جامعه نبودن علوم انسانی، این شایبه را ایجاد کرده که باید تجاری شود تا سودآور باشد. طرفی که علوم اجتماعی در ایران دارد و اینکه به کار جامعه نمی‌آید باعث شده یک راه‌حل را بیشتر در ذهن نگذاریم و آن بازاری شدن و مستعمره بازار کردن علوم انسانی است.

صلواتی: آقای دکتر دین‌پرست، آیا موافق هستید تجاری شدن را همان بازاری شدن بدانیم؟

فائز دین‌پرست: من در پاره‌ای نکات با دکتر کاظمی هم‌داستانم. در زمینه‌ای که تلقی ما از علوم انسانی چیست من هم به معنای humanities و هم به معنای social science درک می‌کنم و این تقسیم‌بندی به هسته سخت و رشته‌های حاشیه‌ای را هم مثل رشته‌هایی مانند بیزنس و مدیریت که حالت کاربردی‌تری دارد، می‌پذیرم. بحث را می‌خواهم به رشته‌های سخت معطوف بکنم. یکی از کارکردهای علوم انسانی تولید معرفت است و یکی از کارویژه‌های این رشته ایجاد توان بازاندیشی در افراد است. فارغ‌التحصیلان خوب که رشته‌های جامعه‌شناسی، فلسفه و... می‌توانند بازاندیشی کنند و خود را مدام مورد مطالعه قرار دهند.

سوال من اینجاست که آیا می‌توانیم همه کارهای علوم انسانی را به معرفت تقلیل دهیم به عبارت دیگر وقتی سخن از تجاری‌سازی علوم انسانی است نقطه مقابل تجاری‌سازی چیست؟ مساله‌ای که در آن هستیم این نیست که علوم اجتماعی فقط نقد کند و تولید معرفت داشته باشد بلکه این است که من چگونه این دانش‌ها را تامین (مالی) کنم. باید

بین تجاری شدن علم و بازاری شدن دانشگاه تمایز قایل شویم. آیا تجاری شدن به این مفهوم است که منطق سود پشت علم بیاید یا می‌تواند معنای بازار به معنای لزوماً ثروت نباشد و به معنای تقاضا و تامین مطلوبیت باشد. در بازار هر آنچه مطلوب است، بخشی از جامعه آن را تامین می‌کند و عرضه می‌شود. در هر نظام اجتماعی که برای يك کالا یا يك خدمتی تقاضایی وجود داشته باشد امکان ندارد برای آن عرضه‌ای به وجود نیاید. وقتی از تجاری شدن علوم انسانی حرف می‌زنیم یعنی علم از کارکرد خودش خارج بشود و ابزار سودآفرینی برای سرمایه‌داری یا بنگاه‌ها بشود؟ یا به این معناست که علم در مسیری بیفتد که بتواند تامین مطلوبیت کند. آن چیز مورد تقاضای من است؛ که حاضریم برای به دست آوردن آن از چیز دیگری بگذریم. مثلاً از زمان خودم و حاضریم ما به ازایی برای آن بدهیم. در این نگاه الزامی ندارد تجاری‌سازی را به عنوان سربدوزی و تولید انبوه لحاظ کنیم. ما متقاضی‌هایی داریم برای جامعه خاص، گروه خاص و برای هدف خاصی تولید دانش انجام می‌شود. با این مفهوم از فرآیند تجاری شدن، دانش می‌تواند درگیر مسائل اجتماعی خودش شود. مسائلی که جامعه مشخص دارد ذی‌نفعان مشخصی دارد و برای آنها با رعایت استانداردهای خودش تولید دانش می‌کند.

صلواتی: اگر فقط تجاری‌سازی را به يك معنی بگیریم شاید به بن‌بست بخوریم. ما می‌توانیم تجاری‌سازی را در چهار معنی به کار ببریم: تجاری‌سازی در تحقیقات علوم انسانی، تجاری‌سازی در محصولات، تجاری‌سازی به معنی شتاب‌دهنده برای ظرفیت‌ها و خلاقیت‌ها و دیگری منطق تقاضا و تامین مطلوبیت. آیا دکتر کاظمی با هیچ يك از این معانی موافق نیست و با هیچ يك از اینها قایل به ترکیب علوم انسانی و تجاری شدن نیست؟

کاظمی: وقتی از مسلط شدن و منطق مبادله حرف می‌زنیم منظورمان این نیست که پیش از عصر مدرن وجود نداشته و منظور ما این نیست که سودمندی اقتصادی نباید در نهاد علم باشد؛ این تصور نادرستی است. بحث ما سلطه منطق بازاری شدن است. دعوای ما سر منطق و روحی است که بازاری شدن ایجاد می‌کند. بر سر این نیست که در علوم انسانی به سمتی برویم که فارغ‌التحصیلان ما بتوانند در فضای عمومی کارهایی بکنند که سودمندی اقتصادی هم داشته باشد. منطق تقاضا محوری مفهوم خطرناکی است یعنی اگر رشته‌ای تقاضایی ندارد در ایران باید تعطیل شود. در دانشگاه‌ها برخی رشته‌ها انتقادی‌اند و ممکن است دولت‌ها بگویند که این رشته‌های به چه درد ما می‌خورد یا در دانشگاه‌های خارج از کشور بگویند که رشته‌هایی که حرف‌های روشنفکری می‌زنند سودآوری ندارند! کتاب درآمدی بر علوم انسانی آقای فکوهی مطلب

خوبی را مطرح کرده است؛ چرا باید علوم انسانی را بخوانیم؟ اینکه برخی می‌پرسند که علوم انسانی به چه دردی می‌خورد یعنی این رشته‌ها را نمی‌فهمد و فقط به صورت سرمایه‌داری می‌فهمد. مثالی بزنم. چرا ساختمان‌های ما تخریب می‌شوند؟ چرا متروپل به وجود می‌آید؟ چرا گشت ارشاد هست علی‌رغم اینکه جامعه‌شناسان و عقلا گفته‌اند با این شکل نمی‌شود جامعه را اداره کرد! این نشان می‌دهد علوم انسانی در ایران ضعف دارد. جامعه‌شناس به این درد می‌خورد که مسیر من را مشخص کند. اینکه چطور با جامعه مواجه شوم. پیامدهای کلی سیاست‌های من در جامعه چیست؟ پیامدهای سیاست‌های ده سال پیش را امروز می‌بینیم. علوم انسانی هشدار لازم را به ما می‌دهد؛ دولتمردان از توصیه‌ها خوششان نمی‌آید.

صلواتی: اگر منطق بازار حاکم شود ما مسائل ارزشمندی را از دست می‌دهیم. فرهنگ، تربیت و خیلی مسائل دیگر به محاق می‌روند. دکتر کاظمی صحبت شما این است که نباید منطق بازار به علوم انسانی تحمیل شود و با منطق تقاضا هم مخالفت کردید. در این زمینه توضیح بفرمایید.

کاظمی: وقتی می‌گوییم علوم انسانی به چه درد می‌خورد در پارادایمی حرف می‌زنیم که با منطق و ماهیت علوم انسانی ناسازگار است. علوم انسانی نشان می‌دهد چه سیاست‌گذاری کلانی را انجام دهید تا موجب سودمندی جامعه باشد. پیش‌بینی که یک جامعه‌شناس انجام می‌دهد که فلان تصمیم چه تبعاتی دارد ممکن است نه در دولت فعلی که پنج سال دیگر خودش را نشان دهد. این موضوع نافی این نیست که بگوییم علوم انسانی در چه پارادایمی است بلکه در همین پارادایم است.

دین‌پرست: دکتر کاظمی می‌گوید اگر منطق تقاضا را بپذیریم از مسائل فرهنگ و تربیت و غیره غفلت می‌شود. اگر ما بگوییم جامعه‌شناس در مورد هنجارها و ناهنجاری‌ها تحقیق کند و برای آن متقاضی هم وجود داشته باشد آیا فرهنگ ما از بین می‌رود؟ ما به جای تحقیقات کلی، تحقیقات مساله‌محور انجام دهیم. زمانی تجاری شدن اتفاق می‌افتد که ما علم را از ساختار خودش خارج کنیم. من پژوهشگر به جای اینکه به نتایج خودم پایبند باشم به کارفرما پایبند باشم. اگر تامین مالی علوم انسانی توسط متقاضیان انجام نشود از کجا قرار است انجام شود؟ آیا جز دولت تامین‌کننده دیگری دارد؟ اگر دولت تامین کند خطراتی که آقای کاظمی شمردند بیشتر است یا کمتر؟

صلواتی: یک منطقه مشترک بین شما دو نفر هست و آن بحث تسهیل‌کنندگی علوم انسانی، جهت‌دهی به سیاست‌گذار، مساله‌محوری و روشنگری است. هیچ‌کدام از شما دو نفر با این منطقه مشترک مخالفتی ندارد. به نظرم باید منطقه اختلاف روشن شود که محل نزاع کجاست.

مگر قرار نیست سیاست‌گذار تنظیمات نقشه ذهنی‌اش را از علم بگیرد؟
دین‌پرست: فکر می‌کنم دلیل اینکه نزد سیاست‌گذاران این موضوع به فراروایت تبدیل شده مربوط به حاکمیت است. حاکمیت بدون اینکه علوم انسانی و ماهیت علم مدرن را درک کند وضعیت حادث و عملی در علوم کاربردی را تعمیم می‌دهد.

کاظمی: بین مفید بودن و کارآمد بودن و تجاری‌سازی در علوم انسانی فرق می‌گذارم. مشکل ما در ایران این است که مفید بودن علم را به تجاری بودنش تقلیل می‌دهند. مفید بودن را می‌توانیم از ابعاد نرم‌تر تا کاربردی‌تر شرح دهیم. پرورش ذهنیت برای جامعه و شهروندان که پرسشگر باشند تا اینکه علوم انسانی مسائل اجتماعی را حل کند همه جزو کارآمدی است. من گفتم از وجه مفید بودن آن دفاع می‌کنم.
دین‌پرست: آقای دکتر کاظمی مدل عملی مدنظر شما برای کاربردی کردن چیست؟ اگر کالا یا خدمتی باشد و تقاضایی برای آن نباشد چطور می‌خواهد کارآمد باشد؟

کاظمی: روی مفهوم تقاضا باید کار کنیم. يك وقت مفهوم تقاضا طلب کردن است و گاهی منطق بازار. بحث ما آن مفهوم بازار است. درک کلانی از تقاضا در ذهن شماست. من با بحث کلان مشکلی ندارم. باید علوم انسانی به کار جامعه بیاید. اگر نخواهد درد و رنج را کاهش دهد به چه کار می‌آید؟ از دهه هفتاد به بعد فجایی رخ داد که نتایج آن را می‌بینیم. یکی اینکه علوم انسانی به حاشیه رفت. همه ما دیده‌ایم شعر و ادبیات و... جایگاهش در مدرسه کجا بوده و کجا هست. از این دهه به بعد جامعه ما از علوم انسانی تهی شده، بعد انتظار دارید بچه‌هایی که تاریخ و ادبیات خوانده‌اند تعلق خاطر به ایران داشته باشند و به مهاجرت فکر نکنند؟ علوم انسانی، تعهد، عشق، علاقه و خود انتقادی تولید می‌کند. این چیزی است که از جامعه گرفته شده. علوم انسانی تعلق ایجاد می‌کند. فهم ما را نسبت به جهان دور و برمان دگرگون می‌کند. منافع سطحی را در حاشیه قرار می‌دهد و منافع جمعی را در اولویت قرار می‌دهد. جامعه برایش موضوعیت پیدا می‌کند. بینشی می‌دهد که مهندسی نمی‌تواند بدهد.

صلواتی: محل نزاع ما این نیست که علوم انسانی کارکرد معرفتی و اجتماعی ندارد. آقای دین‌پرست هم موافقند که این کاربردها را دارد. فکتهایی هم که شما آورده‌اید یعنی اینکه علوم انسانی ایده را می‌آورد و سیاستمدار جهت می‌دهد. شما این سوال را پاسخ ندادید که علوم انسانی منابع مالی‌اش را از کجا بگیرد. اگر تامین‌کننده مالی دولت باشد که علوم انسانی را به هر طرف سوق می‌دهد.

کاظمی: تبدیل ایده به عمل که اسمش تجاری‌سازی نیست. من با مفید بودن علوم انسانی مساله‌ای ندارم اما اینکه ضرورتاً بایستی سودمندی

اقتصادی داشته باشد با این بخش مساله دارم. برای دولت یا بخش خصوصی؟

يك بیمارستانی می‌خواهید بسازید بخش خصوصی اگر درآمدی برایش نداشته باشد نمی‌سازد اما دولت می‌گوید وظیفه من است و سودآوری برایش مهم نیست. تفاوت دولت و بخش خصوصی این است (بماند که در ایران تفاوتی ندارد). منطق در علوم انسانی این است که به تعداد آدم‌هایی که بهره می‌برند فکر کنیم. منابع مالی چیست؟ دولت. من دولت را به معنی پابلیک می‌دانم نه به معنای حزبی که قدرت را دست گرفته و نماینده طبقه‌ای از جامعه است. در علوم انسانی بخش خصوصی حاضر نیست که هزینه مالی انجام دهد پس همه چیز دولت است. علی‌رغم پیچیده بودن مفهوم دولت در ایران، این مفهوم منفي نیست و دولت خیلی جاها کارآمد و سودمند است و منبع قابل اتکایی است.

دین‌پرست: دکتر کاظمی دولت را منبعی قابل اتکا می‌داند اما من موافق نیستم. اسطوره خیرخواه بودن دولت يك خیال باطل است. دولت يك هویت یکپارچه نیست. دولت کارگزاران مختلفی دارد که ایفای نقش می‌کنند. ما باید روی تلقی عمومی از دولت تجدید نظر کنیم. ما عملاً در ناخودآگاه دولت را موجود خیرخواه، توانا و دانا می‌دانیم، در حالی که همه اینها محل بحث است. من قائلم به اینکه دولت وظیفه تامین کالای عمومی را دارد نه اینکه هر جایی که بخش خصوصی حاضر نشد، وارد شود. آیا دولت که وظیفه تامین کالای عمومی را دارد وظیفه دارد برای تامین دانشگاه به طور عام و علوم انسانی به طور خاص سرمایه‌گذاری کند؟ محل نزاع اینجا است. ورود دولت به آموزش عمومی موجه است چون بازدهی اجتماعی دارد. وقتی کودکی آموزش عمومی را طی می‌کند، منافع آموزش فقط نصیب کودک نمی‌شود نصیب کل جامعه می‌شود. پس موجه است از منابع عمومی برای آموزش عمومی سرمایه‌گذاری شود. ما در آموزش عمومی است که نتوانستیم دانش‌آموز را با تاریخ و فرهنگ و ادبیات آشنا کنیم. این نقصي بوده که در آموزش عمومی داریم نه در آموزش عالی. هیچ کس نمی‌گوید دولت وظیفه‌ای در آموزش عالی ندارد اما من ادعا می‌کنم باید در آموزش عمومی سرمایه‌گذاری کند و سهمش در آموزش عالی کاهش پیدا کند. در خصوص تقاضا که دکتر کاظمی گفتند اتفاقاً اگر تقاضا را به معنای بازاری هم بگیریم مشکلی پیش نمی‌آید. من به معنای منفعت اقتصادی استفاده نکردم می‌تواند سودمندی اجتماعی باشد. مثلاً برای بهبود وضعیت کودکان خیابانی يك NGO سفارشی می‌دهد. این پروژه تامین مالی‌اش چگونه باید اتفاق بیفتد.

کاظمی: علوم انسانی ضعف‌های زیادی دارد اما انتقاد ما به علوم انسانی نبود بحث ما این است که وقتی دولت ناکارآمدی علوم انسانی

را دید به این فکر افتاد چطور علوم انسانی را کارآمد کند. آن وقت ارتباط علوم انسانی با صنعت مطرح شد. راه برون رفت از علوم انسانی را تجاری سازی دیدند یعنی بتواند درآمدزایی کند و به لحاظ اقتصادی روی پای خودش بایستد. اگر تجاری سازی به معنای کارآمدی و مفید بودن است که من مشکلی ندارم اما اگر مساله شما این است که علوم انسانی مثل بقیه رشته های فنی و پزشکی تابع منطق درآمدزایی باشد با آن مخالفم. دولت باید علوم انسانی را به مثابه کالای عمومی ببیند و به اندازه خودش توسعه دهد تا علوم انسانی بینش خلق کند و بینش به توسعه انسانی در جامعه کمک کند.

دین پرست: می توانیم بازار و سود را به هم پیوند دهیم. من از بحث مطلوبیت استفاده کردم. دانشجویی که تربیت می کنیم نمی تواند حل مساله کند یا مساله را درست درک کند. آیا ما به طور اخلاقی مجاز هستیم برای تربیت این افراد از منابع عمومی استفاده کنیم؟ من دانشجوی دکترا تربیت می کنم که او هم دانشجوی لیسانس تربیت کند و... با این مسیر کار کردهایی که به درستی برای علوم انسانی و معرفت آفرینی گفته شده حاصل نمی شود.

منطق تجاری شدن سودآوری را به معنای بازاری شدن، ارزش می داند و از سایر ارزشها غفلت می کند. علم که فقط نباید تولید ارزش اقتصادی کند. هدف علوم انسانی تولید ارزش اجتماعی است نه اقتصادی. به این معنی که ما وقتی از علم نافع حرف می زنیم، علمی است که در خدمت جامعه قرا رگیرد. مهم ترین مشکل در ایران چند دهه اخیر و در خدمت جامعه نبودن علوم انسانی، این شایبه را ایجاد کرده که باید تجاری شود تا سودآور باشد. طرفی که علوم اجتماعی در ایران دارد و اینکه به کار جامعه نمی آید باعث شده يك راه حل را بیشتر در ذهن نگذاریم و آن بازاری شدن و مستعمره بازار کردن علوم انسانی است.

علم در مسیری بیفتد که بتواند تامین مطلوبیت کند. آن چیز مورد تقاضای من است؛ که حاضرم برای به دست آوردن آن از چیز دیگری بگذرم. مثلاً از زمان خودم و حاضر ما به ازایی [برای آن] بدهم. در این نگاه الزامی ندارد تجاری سازی را به عنوان سری دوزی و تولید انبوه لحاظ کنیم. ما متقاضی هایی داریم برای جامعه خاص، گروه خاص برای هدف خاصی تولید دانش انجام می شود. با این مفهوم از فرآیند تجاری شدن، دانش می تواند درگیر مسائل اجتماعی خودش شود. مسائلی که جامعه مشخص دارد ذی نفعان مشخصی دارد و برای آنها با رعایت استانداردهای خودش تولید دانش می کند.